

از احتیاج بود بوضع سق اللهم ان الله استمدک لارشد امری داعی و یکن  
شرفی حب یعنی در صحیح ابن حبان مرد است از عثمان ابن ابی العاصم  
که گفت انما سمعت رسول الله علیه سلم یقول اللهم ان الله استمدک لارشد  
سلاح کفنه در دست از عثمان مذکور در زین العابدین انما سمعت رسول الله علیه سلم  
علیه سلم یقول اللهم اغفر لذنوبی و خطیای و عذر قال الا فرای عثمان مذکور  
زیرا که نطق از نفس است در مذکور انما سمعت یقول اللهم ان الله استمدک لارشد  
رواه ابن حبان انتمی با برادر با یحیی من طلبت من الله ان یغفر لذنوبی و خطیای  
صفه و نماز مطیع سواش نفس خود که در الا ان الله استمدک لارشد من  
اللهم ان الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد  
انما استمدک لارشد من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد  
و تقبل من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد  
عمر رضی که رسول خدا استمدک لارشد من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد  
موقوف از حضرت عمر رضی در او کفنه است در راه ابن ابی شیبه موقوفه  
مرفوع آورد با برادر با یحیی من طلبت من الله ان یغفر لذنوبی و خطیای  
راه راست که من از تو سواش نفس خود و معانه را هم می کشد در کار خود را که  
در اندر انما صد طریق ارسانه را با هم با و لارشد من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد  
در جوع که من از تو سواش نفس خود از آن هضم پس احسان کن من در جوع که من  
توبه و تاب است در او را بر تو سواش نفس خود غیر تو هر دو برود که در جوع که من  
براز تا کنی است و کله فاقه جنتی افکار سابق است ای با برادر با یحیی من  
سبل و فواش من ملا بوسه و بگردان تو سواش نفس خود و لارشد من الله استمدک لارشد

مخفی

منه و اصل و طبع را از دل من برود در درکت و افروز عطا کن بر ما من در جوع  
که عطا فرمده مرا با یحیی که قرین کرد از مرا تقبل و حرفت کم آنرا در وضعت تو کرنا  
عطا کن مرا تو اسب فضل و کم صفه که تویی برود که من سب هر که کس نالود  
نالود غم خویش من منشی که نام که مرا جز تو در کس نیست من با من انظر الجلیل  
در سر القبیح با من لا یواخذ بالجریره ولا یهتک الشریع یا عظیم العفو یا حسن  
البتی و زیاد و سع المغفرة یا باسط العین یا رحیم یا صاحب کل خیر یا منتهی  
کل شکر یا کریم الصفح یا عظیم المن یا صمدی الصفح قبل استحقاقها یا تبارک  
یا سیدنا و یا مولانا یا غایت رحمتنا یا کمال ان لا نشور خلق بالانص  
تقی نطق جریه کن و تقال جریه جریه ای من عذیبت بهت که در درین  
از بار حضرت است که لارشد من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد  
تکلیف نطقه که کردن از باب شکر که لارشد من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد  
از کس به من از اذن او که لارشد من الله استمدک لارشد من الله استمدک لارشد  
من ذنوب منتهی تو در غایه فاعرض عنهم و اصغ عن نعمت ذاول و منتهی  
صلتها بیجا شستی بر بیان کردن از باب ضرب توبه مع یعنی در جوع که من  
حاکم مرد است از غم و این شغبت که ای من عذیبت بهت که در کس نالود  
صحیح الاستاد است زیرا که ما همه را در این نطقه از خود که رسول خدا است  
از کس که ظاهرا است او را است که نالود است از ظهور صفات جمال  
تغضیر سقفا و غلبت حجت عظیم و کشید است او را که در راه  
از غم است جمال که آن او را نسبت بود سلطان و سایر بار بار بصلدن  
بالا هر که است او را است که خود را و پوشید است او را است که در راه

۲۱۹